

# نقش غایی امام در نظام آفرینش

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

## چکیده

امام، انسان کاملی است که صفات کمال خداوند در عالی‌ترین درجه ممکن در او تجلی و تبلور یافته است. او خلیفه و حجت خداوند در زمین و در میان انسان‌ها است. غایت - در کارهای اختیاری - مرتبه‌ای از کمال و جودی است که فعل به انگیزه آن، از فاعل صادر می‌شود و به آن، غرض و هدف نیز گفته می‌شود.

از دیدگاه عقل، غایت و هدف جهان که فعل خداوند حکیم است، سرانجام به خدا منتهی می‌گردد؛ اما در مرتبه‌ای پس از آن، موجودی است که نسبت به موجودات دیگر، از کمال و جودی بالاتری برخوردار است. این موجود، انسان کامل است که در قوس صعود، از عقول مفارقه نیز فراتر می‌رود.

از قرآن کریم نیز به دست می‌آید که هدف از خلقت عالم، انسان کامل بوده است. انسان کامل، امام و پیشوای بشریت در حرکت به سوی کمال مطلوب است. مقصود نهایی از آفرینش جهان، انسانی است که هر زمان از عالی‌ترین مرتبه معنویت و کمال و جودی ممکن برای غیر خداوند برخوردار است. چنین انسانی خلیفه خدا در زمین است.

در روایات اسلامی نیز بر این مطلب تأکید شده است که امام، حجت خداوند در زمین است و اگر لحظه‌ای در زمین وجود نداشته باشد، زمین، اهلش را فرو خواهد برد. این بدان معنا است که وجود امام که مصداق عالی انسان کامل است، فلسفه و غایت خلقت زمین است و وجود معلول بدون علت غایی آن، محال است.

کلید واژه‌ها: امام، انسان کامل، حجت خداوند، علت غایی، فلسفه خلقت، خلیفه خدا در زمین.

## تعریف امام

از نظر لغت شناسان عرب «امام» کسی است که در کارها به او اقتدا می‌شود (ابن منظور، ۲۰۰۰: ج ۱، ص ۱۵۷؛ مصطفی، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۷؛ معلوف، ۱۹۷۳: ص ۱۷). واژه «امام» در قرآن کاربردهای گوناگونی دارد و به دو گونه بشری و غیر بشری تقسیم می‌شوند. لوح محفوظ (یس، ۱۲)، راه آشکار (حجر، ۷۹)، و کتاب آسمانی (هود، ۱۷)، از معانی این واژه‌اند. پیشوایان کفر (توبه، ۱۲) و کسانی که به دوزخ دعوت می‌کنند (قصص، ۴۱)، مصادیق باطل امام، و پیامبران الهی (انبیاء، ۷۳) و انسان‌های شایسته (فرقان، ۷۴)، مصادیق حق امام در قرآن هستند.

امام در اصطلاح متکلمان اسلامی، دو کاربرد عام و خاص دارد. در کاربرد خاص، امام بر کسی اطلاق می‌شود که رهبری امت اسلامی را در جایگاه جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر عهده دارد: «الإمام هو الذی له الرئاسة العامه فی أمور الدین و الدینا نیابه عن النبی (مفید، ۱۴۱۳: ص ۵۳)؛ امام کسی است که رهبری عمومی مردم در امور دین و دنیا را به نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اختیار دارد.» و کاربردهای عام آن پیامبران الهی را نیز شامل می‌شود: «الإمام الذی له الرئاسة وهی رئاسة عامه فی امور الدین و الدنیا بالإصالة (بحرانی، ۱۴۱۶: ص ۱۷۴)؛ امام انسانی است که رهبری می‌کند و این رهبری به صورت بالاصاله و عمومی امور دین و دنیا را شامل می‌شود.»

در روایات شیعه هر دو کاربرد دیده می‌شود؛ چنان که امام صادق علیه السلام از دو گروه از پیامبران یاد کرده است؛ گروهی که امام نبودند و گروهی که امام بودند. لوط علیه السلام را برای گروه نخست و ابراهیم علیه السلام را برای گروه دوم نمونه آورده است. این‌جا امام، در معنای عام به کار رفته است؛ ولی در باب مربوط به فرق میان رسول، نبی و امام؛ امام در معنای خاص به کار رفته است.

در این نوشتار، معنای عام امام مقصود است که هم پیامبران را شامل می‌شود و هم جانشینان آنان را؛ به ویژه جانشینان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم یعنی امامان دوازده گانه شیعه.

## علت غایی

علت غایی، همان غایت است که در پیدایش یک پدیده تأثیرگذار است. البته وجود غایت، پس از وجود پدیده تحقق می‌یابد؛ ولی وجود متأخر آن، در تحقق پدیده مؤثر است؛ چون غایت کمالی وجودی است که پدیده برای دست یابی به آن تحقق می‌یابد. علت فاعلی نیز در پدید آوردن آن پدیده، غایت را در نظر دارد، و از این نظر، غایت فعل را غرض فاعل می‌نامند. غایت، آن است که وجود معلول به سبب آن، از علت فاعلی

صادر می‌شود... و غرض، غایت فعل فاعلی است که دارای اختیار است؛ بنابر این، غرض، اخص از غایت است (طوسی، ۱۴۰۳: ج ۳، ص ۱۳۸ و ۱۴۹).

بر این اساس، هرپدیده همان گونه که علت فاعلی دارد، علت غایی نیز دارد و در این جهت، موجود مادی و مجرد یکسانند. غایت یا علت غایی دو کاربرد دارد؛ یکی آن که فاعل، آگاهانه و با اختیار آن را برمی‌گزیند که غرض نامیده می‌شود، و دیگری آن که فعل، بدون آگاهی و اختیار به سوی آن روی می‌آورد که غایت نام دارد. حتی کارهای عبث و جزاف نیز بدون غایت و علت غایی نیستند؛ هرچند غایت آن‌ها عقلایی و حکمی نیست (صدرالمتألهین، بی تا: ج ۲، ص ۲۵۱ - ۲۵۳)، یعنی تفاوت بالغیر است نه بالذات.

غایت یا علت غایی چند گونه است:

الف. وجود غایت، عین وجود فاعل است؛ مانند خداوند متعال؛ زیرا کمال برتر از وجود خداوند متصور نیست.

ب. وجود غایت، عین وجود فاعل نیست؛ ولی تحقق آن نیز خارج از دایره وجود فاعل نیست؛ مانند این که انسان کاری را برای حصول شادمانی انجام دهد.

ج. وجود غایت در ماده‌ای که فعل در آن رخ می‌دهد، تحقق می‌یابد؛ مثلاً غایت ساختمانی که انسان می‌سازد، سکونت در آن است.

د. وجود غایت در موجود دیگری (غیر از فاعل و قابل) واقع شود؛ مانند این که کسی کاری را به این انگیزه انجام دهد که دیگری را خوشحال و راضی کند (صدرالمتألهین، همان: ص ۲۵۰).

با نگاه دقیق‌تر، روشن می‌شود که دو قسم اخیر، به گونه دوم باز می‌گردند و غایت در آن دو نیز در واقع در وجود خود فاعل است، نه بیرون از آن؛ زیرا غایت اصلی در این کارها مصلحت و فایده‌ای است که به خود فاعل باز می‌گردد (صدرالمتألهین، همان: ص ۲۷۱).

انسان کامل، علت غایی جهان است

خداوند متعال، از آن نظر که همه کمالات وجودی را بالذات دارا است، برای افعال او غایتی و برای وجودش نمی‌توان تصور کرد؛ زیرا غایت، نوعی کمال وجودی است که فاعل در انجام فعل خود به سوی آن توجه دارد (طباطبائی، بی تا: ۷۵). اما از آن جا که خداوند، حکیم است، افعالی که از او صادر می‌شود، متناسب با ظرفیت و قابلیت وجودی آن‌ها، دارای غایاتی می‌باشد. البته این غایات به خداوند باز نمی‌گردد؛ بلکه خود

موجودات مسیر تکامل را طی می‌کنند و موجودات کامل‌تر، غایت موجودات نازل‌تر می‌باشند. بر این اساس، جماد در سیر تکاملی خود می‌تواند تا مرز عالم نبات حرکت کند و رسیدن به این مرحله، حد نهایی کمال و غایت وجودی او است؛ چنان که رسیدن به مرز حیوان حد نهایی عالم نبات، و رسیدن به مرز عالم انسان، حد نهایی عالم حیوانی است.

انسان موجودی است که کمالات موجودات مادون خود (حیوان، نبات، جماد) را دارد و علاوه بر آن از کمالات انسانی نیز برخوردار است؛ بدین سبب انسان را به جسم نامی حساس متحرک بالاراده و ناطق، تعریف کرده‌اند. جسمانیت کمال وجودی جماد، نمو کمال وجودی نبات است. ادراک حسی و حرکت ارادی غریزی، کمال وجودی حیوان و نفس ناطقه (ادراک حقایق کلی) نیز کمال وجودی ویژه انسان است.

افراد انسان، در برخورداری از نفس ناطقه که کمال وجودی انسان است مشترکند، ولی نفس ناطقه دارای دو گونه کمال است: کمال اولی و کمال ثانوی کمال اولی انسان در همه افراد یکسان است؛ اما کمالات ثانویه آن‌ها دارای مراتب و درجات بسیاری است که بر اساس آن‌ها افراد از نظر کمالات و جودیت متفاوت می‌باشند. کمالات ثانویه انسان با دو معیار ایمان و عمل صالح مشخص می‌شود. ایمان و عمل صالح، صفات الهی را در انسان می‌سازد؛ از این رو تخلق به اخلاق خداوند، ملاک کمال و تعالی انسان به شمار می‌رود. بنابر این، انسان کامل، کسی است که صفات کمال الهی را در خود متجلی و متبلور سازد، و کامل‌ترین انسان، کسی است که در این جهت بر دیگران برتری داشته باشد، او پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است و پس از او خاندان معصوم وی، و پس از آنان پیامبران الهی و جانشینان آنان می‌باشند.

### قرآن و علت غایی جهان آفرینش

آیات قرآن، بیانگر این است که خداوند، زمین و آسمان (عالم طبیعت) را برای انسان آفریده است: «خداوند زمین را برای شما گسترد و آسمان را برافراشت و از آسمان، آب نازل کرد و به واسطه آن، میوه‌ها را برای روزی شما از زمین بیرون آورد» [۱].

در آیه‌ای دیگر فرموده است: «خداوند، کسی است که آنچه در زمین است را برای شما آفرید» [۲].

آیات دیگری نیز بیانگر همین مضمون است. روشن است که حیات مادی و طبیعی انسان، غایت و غرض خلقت جهان طبیعت نبوده است؛ بلکه مقصود، حیات معنوی انسان است؛ چنان‌که در ادامه آیه ۲۲ سوره بقره که آفرینش زمین و آسمان را برای انسان دانسته، فرموده است: «پس برای خداوند، شریک‌هایی برنگزینید؛ در

حالی که از دانایی برخوردارید؛ یعنی باید اعتقاد و رفتار، از روی آگاهی باشد؛ زیرا شرک و دوگانه‌پرستی، اعتقادی جاهلانه و غیر علمی است و سزاوار انسانی نیست که شأن و ویژگی‌اش، دانایی است.

در آیه‌ای دیگر فرموده است: «ما پدیده‌های زمینی (درخت‌ها، دریاها، کوه‌ها و ...) را زینت بخش زمین قرار دادیم، تا انسان‌ها را بیازماییم که کدام یک در عمل؛ نیکوتر است». [۳]

در روایتی آمده است که یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره معنای آیه مزبور پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لیلوکم أیکم أحسن عقلاً و أروع عن محارم الله و أسرعکم فی طاعه الله»؛

(خداوند، شما را می‌آزماید)، تا روشن شود که کدام یک از شما عاقل‌تر و در پرهیز از محارم الهی، پروا پیشه‌تر و در اطاعت از خدا، پرشتاب‌تر هستید» (سیوطی، بی‌تا: ج ۵، ص ۲۱۷). در این حدیث، به نقش عقل در پیروزی انسان در آزمون الهی اشاره شده است و این که پرهیزکاری و اطاعت از خدا در دستورات الهی، نشانه عقل ورزی انسان است.

قرآن کریم، غرض از آفرینش جن و انس را پرستش خداوند دانسته است: «جن و انس را نیافریدم، مگر این که مرا عبادت کنند». [۴] عبادت مطلوب، عبادتی است که از معرفت و اخلاص کامل سرچشمه بگیرد.

در حدیثی از امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند، بندگان خود را نیافرید، مگر برای این که او را بشناسند. هنگامی که او را شناختند، او را عبادت کنند و هنگامی که او را عبادت کردند، به سبب عبادت خدا، از عبادت غیر خدا بی‌نیاز شوند». [۵]

امام که در جهات وجودی و معنوی بر دیگران برتری دارد، در عبادت خداوند نیز برتر از آنان است؛ بدین جهت عبادت او غایت آفرینش جن و انس است. صدر المتألهین در این باره گفته است:

وجود ائمه علیهم السلام غایت وجود جن و انس است؛ چنان که قرآن کریم فرموده است: (و ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون) و آنان عبادت کنندگان خدا و عارفان بالله می‌باشند که معرفتشان بر پایه بصیرت و کشف، استوار است (مازندرانی، ۱۴۲۱: ج ۲، ص ۴۷۶).

دلیل قرآنی دیگر، این است که خداوند از مؤمنان، تقوای راستین را خواسته و فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ) (آل عمران، ۱۰۲).

تقوا، یعنی خویشتن‌داری برابر معصیت خداوند. به عبارت دیگر، تقوا عبارت از این است که انسان، تسلیم دستورات خداوند باشد. این حالت، دارای درجات و مراتبی است که مراتب کمال انسان، با آن‌ها سنجیده می‌شود. در نتیجه کسی که با تقواترین افراد باشد، گرامی‌ترین آنان نزد خداوند خواهد بود: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) (حجرات، ۱۳). بنابراین، غرض و مقصود نهایی از آفرینش جهان، انسانی است که هر زمان، از عالی‌ترین مرتبه تقوا و معنویت و کمال وجودی ممکن برای غیر خداوند، برخوردار است. چنین انسانی است که خلیفه خدا [۶] در زمین و مسجود فرشتگان مقرب الهی است (بقره، ۳۴). آدم بدان سبب از مقام خلافت الهی برخوردار شد و شایستگی آن را یافت که مسجود فرشتگان واقع شود که خداوند، علم اسما را به او آموخت؛ علمی که فرشتگان از آن بی‌بهره بودند [۷] و آدم علیه السلام به دستور خداوند، آنان را از آن آگاه ساخت. [۸]

این منطق، اقتضا می‌کند هر زمان، روی زمین فردی از بشر وجود داشته باشد که به اسما الهی عالم بوده و مصداق کامل‌ترین انسان باشد؛ زیرا در غیر این صورت، پرسش فرشتگان درباره آفرینش انسان، بی‌پاسخ خواهد ماند. چنین انسانی خلیفه راستین خداوند در زمین و اسوه و الگوی بشریت و پیشوای انسان‌ها است.

نمونه دیگری از انسان کامل و امام انسان‌ها که قرآن کریم یاد کرده، حضرت ابراهیم علیه السلام است. خداوند، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به او نشان داد، تا از مقام والای یقین برخوردار شود: (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) (انعام، ۷۵)؛ این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از صاحبان یقین باشد. سپس او را به آزمون‌های سختی آزمود. هنگامی که ابراهیم از آن آزمون‌ها سرفراز بیرون آمد، مقام والای امامت به او عطا شد: (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) (بقره، ۱۲۴)؛ به یادآور هنگامی را که پروردگار ابراهیم او را به آزمون‌هایی آزمود و او آن آزمون‌ها را به صورت کامل انجام داد، خداوند به او فرمود تو را پیشوای مردم قرار دادم.

خلافت الهی و امامت بشریت، مقامی است که خداوند به برگزیدگان از بندگان خود، عطا کرده است. پیامبران الهی، دارندگان این مقام منیع بوده‌اند. آنان برای رسیدن به این مقام شامخ، از هدایت ویژه خداوند برخوردار شدند.

«وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (انعام، ۸۸ - ۸۷)؛

آنان را برگزیدیم و به صراط مستقیم هدایت کردیم، این هدایت خداوند است که هرکس از بندگان را که بخواهد به آن هدایت می‌کند.

بر این اساس، آنان برترین انسان‌های عصر خود بودند: (وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ) (انعام، ۸۶)؛ آنان را بر انسان‌های عصرشان برتری دادیم. بنابراین، خط خلافت و امامت الهی از آدم علیه السلام و با او آغاز شد و در پیامبران و اوصیای آنان ادامه یافت و تا روزی که زندگی دنیایی جریان دارد، ادامه خواهد یافت. همواره انسانی وجود خواهد داشت که کامل‌ترین نمونه انسانیت و شایسته‌ترین فرد برای احراز مقام خلافت و امامت الهی باشد. همو است که غایت آفرینش همه موجوداتی است که مرتبه وجودی نازل تری از او دارند. این سنت الهی، همواره استوار و پایرجا خواهد بود! «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» (زخرف، ۲۸). خداوند، هدایت ویژه‌ای را که ابراهیم علیه السلام از آن برخوردار شد، در نسل او قرار داد. در روایات، «کلمه باقیه» به امامت تفسیر شده است که تا قیامت، در ذریه امام حسین علیه السلام از نسل ابراهیم خلیل علیه السلام باقی خواهد بود. [۹]

#### نقش غایی امام در نظام خلقت از منظر روایات

در روایات بسیاری است که زمین، هیچ‌گاه از حجت خداوند خالی نخواهد بود و اگر لحظه‌ای حجت خدا در زمین نباشد، اهلش را فرو خواهد برد و ساکنانش نابود خواهند شد. در این روایات، گاهی کلمه «حجت» به کار رفته و گاهی کلمه «امام» که مقصود، یک چیز است؛ زیرا امام، همان حجت خداوند در زمین است که گاهی در جایگاه پیامبر الهی، بشر را رهبری می‌کند و گاهی در جایگاه وصی و جانشین پیامبر الهی.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «زمین، هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نبوده و نخواهد بود، آن حجت خداوند یا ظاهر و مشهور است یا غایب و مستور» (مجلسی، بی تا: ج ۲۳، ص ۴۵-۴۸).

امام باقر علیه السلام نیز فرموده است: «از زمان آدم تاکنون، هیچ‌گاه زمین از امامی که مردم را به سوی خدا هدایت کند، خالی نبوده است. پس از این هم بدون حجت الهی بر بندگانش باقی نخواهد ماند» (مجلسی، همان: ص ۲۲).

روایات درباره ضرورت وجود امام و حجت الهی در زمین بسیار است. [۱۰] در این احادیث، بر این نکته تأکید شده است که اگر زمین، لحظه‌ای بدون حجت الهی و امام باشد، اهلش را فرو خواهد برد.

در شرح این احادیث، چند وجه گفته شده است:

الف. مقصود، این است که زندگی مردم، بدون وجود امام و حجت الهی، دچار هرج و مرج و فساد و تباهی خواهد شد؛ زیرا نبود امام عادل و منصوب از جانب خداوند، به این است که یا اصلاً امام و رهبری وجود نداشته باشد که در این صورت، گرفتاری جامعه به فساد و هرج و مرج روشن است، یا پیشوای ستمکار یا جاهل خواهد بود که در این صورت نیز جامعه بشری، دچار فساد و تباهی خواهد شد. [۱۱]

ب. این که اگر امام و حجت الهی در زمین نباشد، زمین اهلیش را فرو خواهد برد، کنایه از این است که انسان‌ها هلاک شده و از بین می‌روند؛ یعنی زمین، حقیقتاً ساکنان خود را فرو نمی‌برد؛ بلکه مردم، در اثر جنگ و نزاع و فساد و تباهی، نابود می‌شوند. [۱۲]

ج. زمین، حقیقتاً اهلیش را فرو خواهد برد؛ زیرا غرض اصلی از آفرینش زمین، زندگی انسان‌ها است و زندگی انسان‌ها نیز بدون وجود امام و حجت الهی، فاقد ویژگی‌های ارزشی و اخلاقی خواهد بود؛ در نتیجه، وجود زمین بدون وجود امام و حجت الهی، فلسفه و غرض اصلی خود را از دست خواهد داد و به وضع اصلی خود باز خواهد گشت؛ یعنی آب، سراسر آن را فرا خواهد گرفت و سکونت در آن، ممکن نخواهد بود. [۱۳]

صدر المتألهین معتقد است این احادیث، بر دو مطلب دلالت می‌کنند؛ یکی این که مردم، در مسایل و مصالح دینی و دنیایی خود، به امام و حجتی از جانب خداوند نیاز دارند، و بدون وجود امام و حجت الهی، زندگی مادی و معنوی آنان، دچار اختلال و فساد و تباهی خواهد شد. دیگری این که حیات و بقای زمین، وابسته به وجود امام و حجت الهی است؛ زیرا وجود او، علت غایی وجود زمین است. در نتیجه چون وجود معلول، بدون وجود علت غایی محال است، وجود زمین نیز بدون وجود امام و حجت الهی محال خواهد بود؛ زیرا امام علیه السلام فرموده است «لو أن الإمام رفع من الأرض ساعه، ماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله» (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۵۰۲)؛ اگر امام، لحظه‌ای از زمین برداشته شود، زمین مانند دریایی که با امواجش اهلیش را فرو می‌برد، ساکنانش را فرو خواهد برد.

نبود امام - حتی برای یک لحظه - در صورتی باعث نابودی ساکنان زمین خواهد شد که وجود امام که انسان کامل است، علت غایی آن باشد؛ چون وجود معلول، بدون وجود علت غایی حتی در یک لحظه نیز محال است؛ اما اگر تنها فلسفه وجود امام، هدایت مردم در مسایل و مصالح دنیایی و دینی آنان باشد، نبود وجود امام در یک لحظه، چنان پیامدی نخواهد داشت. [۱۴]

تبیین علیت غایی امام برای جهان - چنان که صدر المتألهین شرح کرده است - این است که موجودات از نظر کمال و نقص وجودی، دارای مراتب گوناگونی هستند. پایین‌ترین مرتبه وجود، مربوط به مواد عنصری و زمینی است که در عین این که از لطافت وجودی، بسیار فاصله دارد، قابلیت تحول و تکامل وجودی برای رسیدن به لطافت و کمال وجودی را دارد. اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که این مواد عنصری، مسیر تکامل را طی کرده و به غایات خود، یعنی مراتب کمال وجودی نایل شوند.

بر این اساس، در مسیر تکامل موجودات که بر اساس علیت غایی تحقق می‌یابد، هر موجود که مقام وجودی بالاتری دارد، غایت وجود پایین‌تر از خود می‌باشد. بدین ترتیب، زمین را برای گیاه آفرید، و گیاه را



برای حیوان، و حیوان را برای انسان. از آنجا که میان افراد انسان نیز مراتب کمال و نقص وجود دارد، کامل‌ترین انسان را غایت وجود دیگر افراد انسان قرار داد که در حقیقت، غایت دیگر موجودات پایین‌تر از انسان نیز می‌باشد و او همان انسان کامل و صاحب مقام امامت است.

بنابراین، زمین و آنچه در آن است، به سبب امام آفریده شده است و هر چیز برای چیز دیگری آفریده شده باشد، هرگاه موجود دیگر (غایت) وجود نداشته باشد، شیء اول هم وجود نخواهد داشت؛ پس اگر امام که غایت آفرینش زمین و موجودات زمینی است وجود نداشته باشد، زمین و موجودات زمینی وجود نخواهد داشت (صدرالمآلهین، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۴۸۷ - ۴۸۸).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام علل غایی جهان

در احادیثی که از طریق شیعه و اهل سنت روایت شده است، وجود پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم غایت آفرینش به شمار آمده است؛ چنان‌که حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الافلاک؛ اگر تو نبودی آسمان‌ها را نمی‌آفریدم» (مجلسی، بی تا: ج ۱۵، ص ۲۸) بیانگر این مطلب است.

در روایاتی آمده است که خداوند، خطاب به حضرت آدم علیه السلام فرمود: «محمد صلی الله علیه و آله و سلم محبوب‌ترین خلق نزد من است. اگر مرا به حق او بخوانی، تو را می‌آمزم و اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبود، تو را نمی‌آفریدم» (صافی، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۳۰).

در حدیث دیگری روایت شده است که خداوند، خطاب به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاور و هر یک از امت خود که او را درک خواهد کرد، دستور بده به او ایمان آورد؛ زیرا اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبود، آدم را نمی‌آفریدم و اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبود، بهشت و دوزخ را نمی‌آفریدم (همان).

در روایات دیگری نیز آمده است که خداوند، جهان را به سبب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام آفریده است. شیخ صدوق از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ای علی! اگر ما نبودیم، خدا آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی‌آفرید.» [۱۵]

این مطلب، نه تنها در احادیث شیعی، بلکه در احادیث اهل سنت نیز آمده است؛ چنان‌که رافعی، از عالمان معروف، در حدیثی طولانی روایت کرده است که خداوند متعال به آدم علیه السلام فرمود: اینان (=محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) پنج تن از فرزندان تو هستند. اگر آنان نبودند، تو را نمی‌آفریدم. اگر

آنان نبودند، بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمان و زمین و فرشتگان و انس و جن را نمی‌آفریدم (صافی گلپایگانی، همان: ج ۲، ص ۲۴).

اشکال: در روایات مربوط به غایت آفرینش، نوعی تعارض و ناسازگاری دیده می‌شود؛ زیرا از یک سو، وجود پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یگانه غایت آفرینش جهان به شمار آمده است و از سوی دیگر، وجود اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کنار وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غایت آفرینش شناخته شده‌اند؛ با این که در بحث پیشین و با استناد به روایات، وجود پیامبران و اوصیای آنان در طول تاریخ بشر، غایت و فلسفه آفرینش جهان قلمداد شده است.

پاسخ: میان روایات پیشین، ناسازگاری وجود ندارد؛ زیرا غایات یاد شده در روایات، در عرض یک‌دیگر نیستند؛ بلکه در طول یک‌دیگرند؛ یعنی در درجه اول، حجت‌های الهی - اعم از پیامبران و اوصیای آنان - غایت‌های آفرینش - به ویژه نسبت به طبیعت - می‌باشند و در درجه بالاتر، وجود اهل بیت معصوم پیامبر علیهم السلام غایت و فلسفه وجود عالم و حتی پیامبران و اوصیای آنان به شمار می‌روند و در عالی‌ترین مرتبه، وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غایت و فلسفه همه موجودات می‌باشد. توضیح این مطلب، این که غایت وجودی، با کمال وجودی ملازمه دارد؛ یعنی آنچه از کمال وجودی بالاتر برخوردار است، غایت وجودی موجود پایین‌تر از خود می‌باشد، تا برسد به موجودی که در سلسله آفریده‌ها، عالی‌ترین مرتبه وجودی را دارد. او غایت همه آفریده‌های پایین‌تر از خود خواهد بود و سرانجام همه غایت‌ها به خداوند منتهی می‌شود که از برترین مرتبه وجودی برخوردار و غایت الغایات است.

#### نتیجه

هرگاه امام از چنین جایگاه و نقش تکوینی در عالم برخوردار باشد، تدبیر و هدایت جامعه بشری نیز زیبنده او خواهد بود؛ زیرا حکمت الهی هماهنگی نظام تشریح و تکوین را اقتضا می‌کند. بدین سبب است که خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در تدبیر امور مؤمنان از خود آنان برتر و سزاوارتر می‌داند: «النبی أولی بالمؤمنین من أنفسهم» این شأن پس از وی به عترتش اختصاص دارد؛ آنان که چونان کشتی نوح در این امت می‌باشند.

[۱]. (الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ) (بقره، ۲۲).

[۲]. (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) (بقره، ۲۹).

[۳]. (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (كهف، ۷).

[۴]. (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (ذاریات، ۵۶).

[۵]. ان الله عزوجل ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبده، فاذا عبده استغنوا بعبادته عن عباده من سواه (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۹).

[۶]. (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (بقره، ۳۰).

[۷]. (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا) (بقره، ۳۲).

[۸]. (قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) (بقره، ۳۳).

[۹]. «ان الله تعالى جعل الامامه في عقب الحسين عليهم السلام و ذلك قوله عزوجل» و «وجعلها كلمه باقيه في عقبه». صدرالمتألهين؛ (شرح اصول الكافي، ج ۲، ص ۴۸۰)؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۴، ص ۱۳۸-۱۴۰.

[۱۰]. ر.ك: اصول كافي، ج ۱، كتاب حجت، باب: «أن الارض لاتخلو من حجه». در اين باب، سيزده حديث روايت شده است و در كمال الدين و تمام النعمه، ج ۱، باب ۲۲؛ در اين باب حدود چهل حديث نقل شده است. نيز در بحار الانوار، ج ۲۳، باب الاضطرار الى الحججه، حدود يكصد حديث روايت شده است.

[۱۱]. شرح الكافي، ملا صالح مازندراني، ج ۵، ص ۱۲۶، پاورقی از ميرزا ابوالحسن شعرانی. وی اين نظريه را از سيد مرتضى در كتاب الشافى نقل کرده است.

[۱۲]. همان، اين تفسير، اولين وجهی است که ملا صالح مازندرانی احتمال داده است. علامه مجلسی نيز گفته است: «بعيد نيست که مقصود از فرو رفتن زمين برچيده شدن نظام و نابودی اهل آن باشد»؛ (مجلسی، همان: ج ۲۳، ص ۲۱).

[۱۳]. همان، اين تفسير دومين وجهی است که ملا صالح مازندرانی احتمال داده است.

[١٤]. «دل هذا الحديث على ان وجود النبي صلى الله عليه و آله و سلم او الامامعليهم السلام ليس بمجرد ان الخلق محتاجون اليه فى اصلاح دينهم و دنياهم و ان كان ذلك امرا مترتبا على وجوده ضروره بل انما قامت بوجوده الارض و من فيها لكون وجوده الكونى عله غائيه لوجودها فلا تقوم الارض و من فيها لحظه الا بوجود الانسان الكامل و ذلك لقوله «ساعه» اى لحظه اذ على ذلك التقدير لم يلزم من فرض عدمه ساعه بطلان الارض و اهلها»؛ (مازندرانى، همان: ج ٢، ص ٥٠٢).

[١٥]. «يا على! لو لا نحن ما خلق الله آدم و لا حواء و لا الجنة و لا النار و لا السماء و لا الارض» (صدوق، ١٤١٦: ج ١، ص ٥).

## منابع

- ابراهيم مصطفى و ديگران، المعجم الوسيط، المكتبه الاسلاميه، استانبول، بى تا.
- ابن منظور، محمدبن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار صادر، ٢٠٠٠م.
- بحرانى، ابن ميثم، قواعد المرام، قم، كاسبه المرعشى، ١٤١٦ق.
- بحرانى، سيدهاشم، البرهان فى تفسير القرآن، قم، دارالكتب العلميه، ١٤٠٦ق.
- بحرانى، سيدهاشم، البرهان فى تفسير القرآن، قم، دارالكتب العلميه، ١٣٩٣ق.
- ربانى گلپايگانى، على؛ امامت در بينش اسلامى، قم، مؤسسه بوستان كتاب، ١٣٨٦ش.
- سيوطى، جلال الدين، الدرالمثور، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
- شرتونى، سعيد خورى، اقرب الموارد، قم، مكتبه المرعشى، ١٤٠٣ق.
- صافى گلپايگانى، لطف الله؛ امامت و مهدويت، قم، حضرت معصومه ٣، ١٣٨٠ش.
- صدوق، محمدبن على بن الحسين، كمال الدين و تمام النعمه، قم، النشر الإسلامى، ١٤١٦ق.
- صدوق، محمدبن على بن الحسين، علل الشرايع، قم، مكتبه الداورى، ١٣٨٥ق.
- طوسى، نصيرالدين، شرح الارشادات، بى جا، دفتر نشر الكتاب، ١٤٠٣ق.

کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، تهران، المكتبه الاسلاميه، ۱۳۸۸ق.  
مازندرانی، ملا صالح، شرح اصول کافی، بیروت، دارحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.  
مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران، المكتبه الإسلامیه، بی تا.  
محمدبن محمد عکبری (شیخ مفید)، النکت الاعتقادیه، قم، مجمع العالمی لاهل البيت، ۱۴۱۳ق.  
معلوف، المنجد فی اللغه و الأعلام، بیروت، دار المشرق، ۱۹۷۳م.  
ملاصدرا، محمد، اسفار الارسبه، تهران، انتشارات مصطفوی، بی تا.  
ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، شرح اصول کافی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،  
۱۳۸۳ش.

منبع : انتظار موعود، شماره ۳۱، زمستان ۱۳۸۸.